



می‌خواستم حرف بزنم...



گفتگو با خانم کشور ناهید

● قدری از خودتان بگویید:

■ در ۱۹۴۱ به دنیا آمدم و از سال ۱۹۶۰ نویسندگی را شروع کردم. و در ۱۹۶۹ اولین مجموعه شعرم به چاپ رسید. تاکنون هشت مجموعه شعر، چهار کتاب تحلیلی در مورد زنان، چهار کتاب انتقادی و دوازده کتاب کودک منتشر کرده‌ام. مادر در فرزندانم، در سه سال گذشته که دولت آقای نواز شریف سرکار بود مورد قهر قرار گرفتیم و مسزولیتی نداشتیم. از آن زمان مشغول فعالیت‌های شخصی هستم.

● چرا شعر می‌گویید؟

■ شما هم از زنان شرقی هستید. می‌دانید که در جامعه ما زن حق ندارد حتی از نام خود استفاده کند و خوب، من هم در این جامعه متولد شلطم. اگر بخوام از انگیزه‌های سخن بگویم، شاید دو انگیزه وجود دارد. یکی اینکه در فضای اطراف من شعر و شاعری وجود داشت و به شاعرها گوش می‌دادم و شعر در ضمیر من بود. دیگر اینکه شعر گویی جزء فرهنگ ماست. در ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ شاعرهای به کشور ما آمد به نام «زهره نکبت» وقتی که شعر خرفش را در محفل شاعره می‌خواند، توجه همه را جلب می‌کرد و وقتی شعرش تمام می‌شد، می‌گفتند: چه کسی به

او شعر داده تا بخواند و مجرد او و شعرهای او مرا به شاعری تشویق کرد. آن موقع کلاس هفتم یا هشتم بودم. مشکلات زیادی داشتم و همین غمها بود که به شکل شعر ظاهر شد. در جامعه ما زن نمی‌تواند حتی با برادر و خواهرش به گفتگو و تبادل نظر بنشیند، من می‌خواستم حرف بزنم، حرف‌هایم به صورت واژه درآمد و بافت شعر، به خودش گرفت.

● چرا شعر آزاد می‌گویید؟

■ چون این شعرها را بهتر و آسانتر می‌توان ترجمه کرد. غزل هم گفتم به سبک فارسی و اردو.

● با توجه به دشت تحصیلی‌تان (اقتصاد اجتماعی) مضامین دردهای اجتماعی و



عشق به مردم چه جایگاهی در شعرتان دارد؟

□ پیش از این هشت سال کار دولتی داشتم، روستا به روستا رفتم، آگاهی از دردهای مردم و انتقال آنها جزو نظرت من شده است. اگر مرا از میان مردم بردارید دیگر نمی‌توانم شعر بگویم، اما عشق، احساسی است که انسان را از حیوان جدا می‌کند. همان طور که نفس کشیدن برای جسم انسان ضروری است، عشق و محبت هم لازمه وجود انسانی است و رویط میان انسانها را استمرار می‌کند. این محبت مراحل مختلفی دارد؛ مرحله جنون (شیذایی)، مرحله وسال و مرحله از خورد بی‌خورد شدن.

● شعری دارید به نام زن، دان زن من چشم که... می‌خواهد گمام زن و ام من کی؟

□ گمان می‌کنم که چه در جامه ما و چه در جامه شما، زن فقط در رابطه با پرندهای ازدواج مطرح می‌شود. زن مادر است، همسر است و دختر است؛ اما زن شخصی به عنوان یک فرد ندارد. من در تلاش برای یافتن زنی هستم که نام خودش را داشته باشد و شخص خودش را.

● در اشعارتان از سنگ صحبت کرده‌اید، این سنگ تصویرگر چه حالتی است، زمانی که می‌گوید «دروغ سنگ شدم»؟

□ صبر، صبر، برای اینکه از زن نبردند تو چه می‌خواهی و چه انتظاراتی داری؟ البته بعداً اضافه کردم که سنگ، بی‌جان نیست، سنگ می‌شکند و گمانی که ما را سنگ می‌شمارند به این نکته نمی‌انداختند که ما هم در وجودمان مکلفیم.

● آیا به کمک شعرتان با نسل جوان ارتباط برقرار کرده‌اید؟

□ کار من در مورد خانه‌هاست. من در سطح دانشگاه با افراد زیادی سروکار دارم

و آنچه مایه خوشبختی است، ارتباط جوانان با من است؛ اعم از دختر یا پسر و صرف نظر از اینکه به چه طبقه‌ای تعلق دارند، می‌آیند و با من در مورد زندگیشان، حرفه‌شان مشورت می‌کنند. این سعادت بزرگی است که مرا از خودشان می‌دانند و با من ارتباط دارند. البته من برای شعرخوانی به آنجا نمی‌روم؛ برای گفتگو می‌روم.

● اشاره کردید که کارتان در مورد خانه‌هاست. آیا زنان تحصیل کرده و عضو انجمن ادبی پاکستان، برنامه‌ای برای انتشار فرهنگ زن و برون فرهنگ زن مسلمان دارند یا نه؟

□ منظورتان؟ خالی بزنید. مثل الگوسازی برای نسل جوان در مقابل چالش‌های منفی که جنبه‌های مثبتی خودباخته ایجاد می‌کند.

□ مسأله این است که وقتی شما در سرمایه‌داری محصور شنی، مهمترین چیز «زور» است، اخلاق از بین می‌رود، ما در روزگاری به سر می‌رسیم که دوران سرمایه‌داری و تجارت است؛ دوران علم هنوز نیامده است. هنوز در دوران توحش زندگی می‌کنیم. به تمام جوامعی که پیش از بیست درصد افراد پاس‌زد نباشند جوامع نیمه وحشی می‌گویند. اسلام در میان ما وجود دارد، ما همه مسلمانیم پس نیازی به این نیست که به من بگویند دین چیست.

نیاز ما در شرایط فعلی آموزش تحصیلی مردم است؛ زیرا اگر مواد نباشد نمی‌توانید قرآن بخوانید، حدیث بخوانید و شما هیچ چیز در مورد خدا و دیگر امور به طور واقعی نخواهید دانست. به نظر من چیزی که همه کشورهای اسلامی و جهان سوم به آن نیاز دارند، اول آموزش همگانی است؛ آموزشی که ما الان داریم فقط برای عده اندکی است.

● تاکنون اشعارتان مورد نقد قرار گرفته است؟

□ هم اشعارم و هم خودم. به قدری مورد نقد قرار گرفته‌ام که حساب ندارد و از آنجا شروع شد که من شعر گفتن برای زنان را شروع کردم. اولین نقد این بود که «آیا این شعر است؟». وقتی سمنی کنید از آن قالب سستی بیرون بیایید و چهره‌های منافقانه را کنار بزنید و نخواهید از کسی فرمان ببرد و نخواهید انسان باشید، مسلماً انتقاد علیه‌تان شروع می‌شود و لعنت خواهید شد.

● شاعران فعال و خوب پاکستان چه کسانی هستند؟

□ باید بگویم در حال حاضر این شاعر نیست که بزرگ است؛ بلکه شعر است که بزرگ است. فیض احمد فیض، معراجی و راشد از شعرای بزرگ ما هستند.

● اینها که فوت کرده‌اند، در زمان حال؟

□ بسیاری مانند: منیر نیازی و احمد فراز.

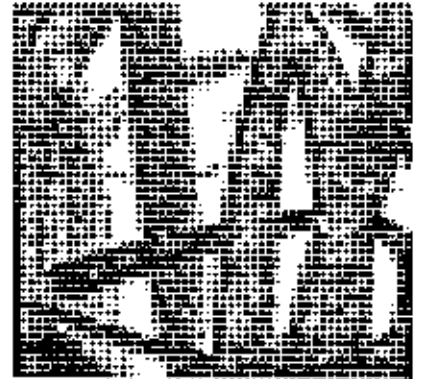
● با شعر و شاعران معاصر ایران آشنایی دارید؟

□ تا قبل از انقلاب ایران، کتابهای برای ما می‌فرستادند؛ آثاری از تیمایوشیچ، سیمین بهبهانی و فروغ فرخزاد و نادر نادرپور. باعث تأسف است که بعد از انقلاب چیزی دریافت نکردیم و تنها خواسته من کتاب است. ما مجموعه‌های شعر بعد از انقلاب را اصلاً دریافت نکردیم.

● در خاتمه، اگر حرفی برای خوانندگان شعر دوستان در ایران دارید بفرمایید.

□ ایران برای من تنها یک کشور همسایه نیست؛ بلکه ریشه‌های شعر من به آنجا برمی‌گردد و همواره خود را وامدار آنجا می‌دانم. دوزم اینکه شما یک خانم هستید و از هر جا که خانمی می‌آید و با من

گفتگو می‌کند موجب تسلای من می‌شود. سزم اینکه شاعران پیام آورنده پیام آور صلح و امنیت و دوستی. مدت زیادی است که شعرای ایران و پاکستان با هم نشستی نداشته‌اند. خوب است که اینان با هم بشینند و در مورد رموز شعری و لحن و گفتار در برابر تپای خارج صحبت کنند. یقیناً ما در این است که دانشوران کشورهای که دارای یک اندیشه‌اند با هم متحد باشند. چقدر عجیب است که شعرای آمریکایی به اینجا می‌آیند؛ ولی مدهاست که یک شاعر ایرانی نماندیم. از گفتگو با شما متشکرم.



سازش

می‌گویند
در بی‌مهری به صخره مانده‌ام.
می‌گویم
چگونه چنین می‌خواند
سردی سز و تما را؟
سنگهایی در گلو دارم
آدم از سنگها گلر خواهد کرد
سنگ پارها به تنم
و اعصابم فروس رووند -
منعجر می‌شوند
اضطراب می‌گذازدم.
شمله‌هایش را اتا

به چشمان و لبانم راهی نیست!
سنگها در گلوگاهم
صدی برابر احساس من اند.
ذهن تو
صدای این ناخوانده‌ها را نمی‌شنود.

آن زن من نیستم

من نه آن زنم
که کفش و جوراب سودا می‌کنند
به یادآور، من همانم
که به دیوارهای سنگینش مدفون کردی
نسیم‌زار
سرگردان و رها بردی،
و ندانستی
که سنگها صنایع را
نمی‌توانند پلمبید.
همانم من
که به سنن سنگینش
در شکستی،
بی که بدانی
نور در ظلمت نهان نمی‌تواند بود.
مرا به یاد آور،
همانم من
گلی که چیدی
تا بر جایش خار و خاکستر گرم بکاری،
و ندانستی
این زنجیرها بوی خوش مرا
از من نمی‌توانند گرفت.
من زنم
همان که به نام پاکدامنش اش
خریدی و فروختی،
بی که بدانی
هر زمان که غرقه می‌شوم
بر آب می‌توانم ایستاد.
همانم من که و هایش کردی
تا از وظیفه رسته باشی؛
و ندانستی
ملتی که به روح، گرفتار است

رها نمی‌تواند بود.
کالایی برای سوداها
و تو نجابت، وفا و مادریم را
سودا می‌کنی.
هنگام من است اکنون
هنگام آزادی که به گل می‌نشیند.
نه، نه، من نیستم
سوداگر کفش و جوراب
نیمه عربیان بر پوسترها.
نه،
نه،
آن زن من نیستم

به من گوش دار

اگر بخواهی سخن بگویی
کیفرت مرگ است،
ور بخواهی دم بر آوری
ژندان.
اگر بخواهی راه بروی
پاهایت را می‌برند.
و از بازوانت می‌آویزند.
اگر بخواهی بخندی
وارونه در چاهت می‌نهند.
اگر بخواهی بیندیشی
درها بسته می‌شوند و
کلیدها گم.
اگر بخواهی بگری
به دریات می‌انگنند.
اگر بخواهی زندگی کنی
تار عنکبوتی
تیله بر مفاک رؤیاهایت
حواهی بود.
اگر بخواهی همه چیز فراموش شود
درنگ کن و بیندیش
به حرفی که اولین بار آموختی.